

# صدیقہ لکھنوی

نامه‌ها، نوشته‌ها، و یادها



ویراستاران: مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

«نگرش و نگارش زن»

صدیقه دولت آبادی:  
نامه ها، نوشته ها، و یادها

جلد سوم

ویراستاران: مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی

صدیقه دولت آبادی: نامه ها، نوشته ها، و یادها

جلد سوم

ویراستاران: مهدخت صنعتی و افسانه نجم آبادی

تایپ: اما دلخانیان، صفحه آرایی: ناهید زاهدی

طرح جلد: صفورا رفیعی زاده

چاپخانه:

Midland Printers, 1447 West Devon Ave., Chicago, IL 60660

چاپ اول، تابستان ۱۳۷۷

سلسله انتشارات «نگرش و نگارش زن»

ویراستاران: محمد توکلی طرقی و افسانه نجم آبادی

نشانی:

Afsaneh Najmabadi, Women's Studies,

Barnard College, Columbia University,

3009 Broadway, New York, NY 10027-6598

Mohamad Tavakoli-Targhi, Department of History,

Illinois State University, Normal, IL 61761-6901

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

# فهرست

جلد سوم

۵۱۸

۹: پیوستها

۱۰: یادها و نوشته هایی در باره صدیقه دولت آبادی و زیان زنان

۵۹۰

الف: خاطره ها

۶۱۹

ب: نوشته های مطبوعات در باره صدیقه دولت آبادی

۶۴۴

ج: درباره زیان زنان

۶۵۰

د: شجره نامه صدیقه دولت آبادی

۶۵۱

ه: مجموعه ای عکس

۶۵۸

و: کتابهایی که مطالب مبسوطی در باره صدیقه دولت آبادی

و یا زیان زنان دارند

۶۵۹

افسانه نجم آبادی

پیگفتار

۶۸۳

کتابنامه

۶۸۶

نمایه

## پیوستها

مطالب زیر پس از نمایه سازی بخشهای قبلی این مجموعه فراهم آمد. به ناچار در اینجا، خارج از ترتیب تاریخی و سازمان متنی کتاب، برای تکمیل هر چه بیشتر این مجموعه به چاپ می رسد. با تشکر بسیار از آقای غلامرضا سلامی که بسیاری از اسناد این بخش به همت ایشان فراهم آمده است.

عالم نسوان، سال سوم، شماره سوم، جدی ۱۳۰۱ (ژانویه ۱۹۲۳)، صص ۱۸۲۷.

### کنفرانس برای خانمها

مجمع فارغ التحصیلات مدرسه عالی امریکایی اخیراً چهار کنفرانس در چهار جمعه متوالی به جهت خانمهای ایرانی ترتیب داده.

کنفرانس اول که در یوم جمعه چهارم ربیع الثانی و موضوعش لزوم تدریس فن خانه داری در مدارس عالی و ابتدایی بود سرکار میسز بویس عهده دار شده و در ضمن بیانات خود می فرمودند که در شانزده الی هفده مملکتی که فعلاً تدریس این فن جزو پروگرام رسمی مدارس شده از اقدامات نسوان همان ممالک می باشد؛ یعنی کسانی که پی به لزوم تحصیل آن برده بودند در خارج مدرسه کلاسها و جلسات برای تدریس و تحصیل آن تأسیس نموده و مدتها با نهایت جدیت مشغول بودند. حکومت که رفته رفته حسن اثر اقدامات ایشان را دید تدریس آن را جزو پروگرام رسمی مدارس نموده، تا تمام افراد ملت از آن بهره مند باشند. اگر خانمهای ایرانی هم ترقیات داخلی خود را بیش از پیش بخواهند باید همین رویه را متابعت کرده تا بعدها فن خانه داری در ایران هم جزو پروگرام رسمی مدارس شود.

کنفرانس ثانی را که موضوعش ترقی نسوان بود سرکار خانم دولت آبادی عهده دار بوده. ما ثبوت قدم و نیات خیرخواهانه ایشان را در راه ترقی نسوان تقدیس نموده و از اینکه قبول زحمت فرمودند و ساعتی ما را به اصفاء بیانات شیرین خود که دارای یک جنبه تاریخی و یک جنبه تمرین و آگاهی بود مشغول فرموده، اظهار امتنان و قدردانی می نماییم و بیانات معارف پرورانه ایشان را با نهایت وجد و افتخار ذیلاً می نگاریم که تا خوانندگان مجله عالم نسوان را هم از آن حظ و بهره ای باشد.

۹

پیوستها

www.KetabFarsi.com



کنفرانس سوم و چهارم که در پرورش اطفال و تعلیم آنان به عاداتی که برای دوره زندگی خویش باید ملکه نمایند از قبیل خواب و خوراک و پوشاک، اطاعت و صداقت و امانت و غیره بود سرکار خانم دکتر ماکدول ادا فرمودند. واقعاً ما هر قدر اظهار قدردانی نسبت به آن خانم محترمه بنماییم هنوز ادای وظیفه نکرده ایم؛ چه ایشان غالب اوقات کتباً و شفاهاً ما را در این موضوع کمک و همراهی فرموده و می خواهند اسباب ترقی ما را اساساً فراهم سازند. یعنی بدو اطفال خردسال ما را به کمک خویش سالم و قوی و باتریت ساخته، که اولاً هر سال عدّه کثیری از نفوس ما به واسطه بی مبالاتی مادرها تلف نشوند و ثانیاً ملت آتی ما از وجود همین اطفال قوی و چیزفهم تشکیل شوند. امید است که ما هم نصایح ایشان را با نهایت دقت به خاطر سپرده، در موقع لزوم به کار بریم.

### ترقی نسوان

مقدمتاً از خانمها معذرت می خواهم؛ چون مبتلا به انفلاتزای سخت بودم، سینه من هنوز کمی خسته است.

برحسب خواهش انجمن فارغ التحصیلی چنین معهود است که بنده امروز ساعتی وقت خانمهای محترمات را به عرایض خود در خصوص ترقی نسوان مشغول سازم. بنابراین لازم است مختصری از تاریخ تأسیس مدارس انائیده، که می توان ابتدای ترقی نسوان ایران را از آنوقت قرار داد، به عرض برسانم. گرچه ذکر آن تاریخ معاصر است و اغلب از خانمها به خاطر دارند، ولی از آن راهی که تاریخ گذشته سرمشق است برای آینده، لذا مجملاً عرض بکنم بلکه بهتر است کمی جلوتر برویم و از ابتدای تأسیس مدارس ملی پسرانه که مقدمه مدارس دخترانه بود عرضه دارم:

در سنه ۱۳۱۵ در صدارت مرحوم امین الدوله انجمنی تأسیس شد به نام «انجمن تأسیس مدارس ملی» که بعد همان انجمن به شورای معارف مبدل شد. در همان وقت در افکار معارف پروران، مخصوصاً اعضای انجمن، تأسیس مدارس نسوان جزو آرزوهای مهم بود؛ اما به اقتضای وقت و محیط علناً اقدامی نشد و انجمن مشغول

تأسیس مدارس پسرانه بود.<sup>۲</sup>

در سنه ۱۳۱۶ برادر بزرگوار من آقای حاج میرزا یحیی دولت آبادی کتاب «علی» را برای تدریس در مدارس ابتدایی تألیف و در آن نوشت<sup>۳</sup>:

«وقتی که علی شرح ترقیبات خود را برای پدر و مادرش حکایت می کرد، سکینه و رباب خواهران علی گفتند ای کاش مدارس دخترانه هم تأسیس می شد تا ما هم در تحصیلات از علی عقب نمی ماندیم.» حالا در آن وقت چه صداها از اشخاص مخالف بلند شد کار نداریم.

در تعقیب این مذاکرات کتبی و شفاهی یک مدرسه دختران دو کلاس در یک گوشه طهران که بالنسبه فساد اخلاق کمتر وجود داشت دایر شد. ولی طولی نکشید که آن مدرسه بسته و اثاثیه اش هم ناپود شد.

تا سنه ۱۳۱۸ هیچ مدرسه دخترانه تحت مدیریت خانهای ایرانی نداشتیم. اما مدرسه امریکایی، همین اساس مقدس که امروز به همت محصلات فارغ التحصیلی این مدرسه توانسته ایم در این فضا جمع شویم، از گذشته ذکر و برای آینده مان فکر کنیم، تاریخ تأسیس آن از سنه ۱۸۷۵ میلادی که مطابق است با سنه ۱۲۹۳ هجری می باشد.

در اواخر سنه ۱۳۱۸ یک مدرسه دخترانه چهار کلاس ابتدا تأسیس و سپس چندین مدارس دیگر تحت مدیریت خانهای ایرانی دایر شد. ولی آن مدارس دارای یک پروگرام نبود و به دستور رسمی وزارت معارف هم اداره نمی شد. این طور مرسوم بود که در ابتدا زبان فارسی و فرانسه را با هم در مدارس درس می دادند، شاید بعضی از خانها به خاطر داشته باشند که در آن وقت مدارس هر سالی یک مرتبه امتحان عمومی می دادند. بنده را هم در اغلب مدارس دعوت می کردند که محتحن بودم. خوب به خاطر دارم یک دختر پنجساله بنا به خواهش اولیای او الفبای فارسی و فرانسه را با هم یاد گرفته بود و بعضی حروف فرانسه را اشتباهاً به عوض فارسی تلفظ می کرد. البته این ترتیب صحیح نبود، چنانچه وزارت معارف هم بعدها قدغن کرد و تا کلاس چهارم را در پروگرام مدارس صرف فارسی قرار داد.

البته در ابتدای هر مؤسسه‌سازانی نواقص دارد و به مرور ایام رفع می شود. با وجود این معارف پروران و علاقه مندان ترقی نسوان از تأسیس این مدارس ناقص هم

۲- برای شرحی درباره این انجمن از دید یحیی دولت آبادی، بنگرید به: حیات یحیی، جلد اول (تهران: انتشارات عطار، ۱۳۶۲ [این سینا، ۱۳۲۶])، صص ۱۹۸-۱۸۵ و ۳۱۳-۲۱۳.

۳- برای شرحی از کتاب «علی» بنگرید به: یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، صص ۲۱۵-۲۱۴.

بی نهایت مشعوف بودند. به علاوه يك احساسات قابل توجه از خانمها بروز داده می شد که اگر آن شوق و شغف اولیه باقی مانده بود و خانمها با همان حرارت برای مدارس نسوان و تحصیلات دوشیزگان کار می کردند تاکنون ترقیبات کامل نصیب جماعت نسوان شده بود. بلکه ما ایرانیان يك صفت مخصوص داریم که در ابتدای هر امری جوش و خروش فوق التصور اظهار می داریم. اما بدبختانه طولی نمی کشد خسته شده و حرارتمان به پرودت مبدل می شود. بی شباهت نیست این صفت ما به آتش چوب سفید. می بینید چوب سفید خشک بی دوام به محض رسیدن شعله کبریت به آن مشتعل می شود، اما ساعتی نمی گذرد حرارت آن تمام و از آتش جز خاکستر سرد اثری نمی ماند!

اما راجع به مدارس اناث. خوشبختانه پس از آنکه خسته شدند آرزومندان معارف نسوان و ترقی خواهان جماعت زنان نگذارند اساس مدرسه دختران از بین برود و روز بروز در تزايد بود؛ تا وقتی در اصفهان بودم احصائیة مدارس را در یکی از جراید خواندم که عده مدارس ملی را شصت و عده محصلات را قریب سه هزار نوشته بود و اما آن وقت هنوز مدارس دخترانه تحت پروگرام رسمی دولت نبود و دولت کمکی به آن مدارس نمی کرد؛ مگر اینکه يك مفتشه گماشته بود و در همان اوقات پروگرام برای مدارس در شورای عالی معارف نوشته و برقرار شد. از آن به بعد وزارت معارف مدارس دخترانه را شناخت و از روی يك پروگرام دایر گشت. از قراری که شنیده ام به بعضی مدارس هم دولت اعانه داد.

در سنة ۱۳۳۵ دولت صدی دو بر مالیات افزود که این اضافه مالیات بودجه مدارس دولتی مجانی باشد. بنده آن وقت در اصفهان بودم. از قرار تحقیقات فهمیدم همین مبلغ اضافه در اصفهان در يك سنه ۷۰۰۰ تومان جمع آوری شده و در همان سال شش مدرسه پسرانه دولتی در اصفهان باز شد، اما دخترانه هیچ. بلکه تا دو سال پیش تقریباً در هیچ کدام شهرها غیر از طهران مدرسه دخترانه دولتی نداشتیم. در همان وقت به همت روزنامه زبان زنان يك مدرسه دولتی دخترانه در اصفهان دایر شد.

زبان زنان در طی مقالات سخت به دولت چنین اعتراض کرد و نوشت: «که ملت اضافه مالیات را به این امید با کمال خوشحالی پذیرفت و داد که اولادش تربیت شود و در این موضوع حق پسر و دختر مساوی است. چرا دولت حق دختران را ادا نمی کند؟ اگر برحسب قانون اسلام وارثی هم رفتار کند که از شش مدرسه دولتی ۴ حق پسران و ۲ برای دختران باید تخصیص داده شود. حق تلقی تا این اندازه چرا؟ دولت یا باید جواب مکفی بدهد و یا مدرسه دخترانه باز کند.»<sup>۴</sup>

۴- بنگرید به «باز هم می نویسیم»، بازچاپ در جلد اول این مجموعه، صص ۲۲۷-۲۲۵.

در تعقیب این مذاکرات دولت اجازه افتتاح يك مدرسه دخترانه علاوه بر آن شش پسرانه داد و مفتوح شد. می دانم از يك سال و نیم قبل به همت مهرتاج رخشان، که دیپلمه همین مدرسه است، يك مدرسه دولتی هم در انزلی باز شده، در تبریز هم گویا هست. ولی دیگر شهرها هنوز مدرسه دولتی دخترانه نیست. مهم تر از این آنکه در قم و کاشان هنوز اصلاً مدرسه دخترانه وجود ندارد که نزدیکترین شهرها هستند به طهران؛ بلکه به همین سبب است که هنوز در هر صدی يك نفر زن باسواد نداریم. گفتم این حرف را ولی از خجالت عرق کردم! خیال نکنید اغراق عرض می کنم. وقتی به يك شخص بااطلاع از اوضاع معارف نسوان گفتم «صدی يك شاید باسواد در میان زنان پیدا شود.» گفتم: «خیر، اشتباه کرده اید. عموم زنان ایران را صدی نیم باید باسواد حساب کنید تا صحیح باشد که هر دوست نفر يك نفر باشد.» الان به خاطر رسیدن يك حکایتی قبل از جنگ بین المللی. وقتی در يك روزنامه خواندم، نوشته بود در پایتخت یکی از محالک که اسم آن حالا درست در نظرم نیست، هنگامی که مأمور مالیه برای اخذ مالیات درب خانه پیرزنی رفته بود، آن زن گفته بود: «صبر کنید دخترم بیاید نوشته شما را بخواند من سواد ندارم.» مأمور مالیه تعجب کرده بود و راپرت بیسوادی پیرزن را به اداره داده بود. روز دیگر در روزنامه ها مقالات راجع به این مطلب نوشته شد و اعتراضات به وزارت معارف آن مملکت کردند که چرا باید هنوز يك زن بیسواد در يك مملکت متمدنه یافت شود. حالا قیاس این دو را به احساسات مستمعین و می گذارم. اگر آنها ملت زنده اند پس ما چه هستیم؟

آیا تصور می کنیم تمدن، تدین، اخلاق پسندیده، استقلال، مدنیت، شرافت، انسانیت و غیره مختصراً همه چیز بسته به لباس است؟ آیا ظاهر ما که مثل مردمان و خانمهای متمدن شد، حقیقتاً ما کسانی هستیم که قابل زندگی باشرافت باشیم؟ ببخشید خانمها، اگر در عرایض کلمات تند ادا شود، اول روی سخن با خودم است. البته حاضر شده ایم برای ذکر نواقص تا در مقام علاج بشویم.

آیا تصور می کنید زنان ایران شش هزار ساله در قرن بیستم به زنان کدام ملت در تمدن و تربیت برتری دارند؟ به لسان ساده با کمال ادب عرض می کنم بدون استثنا از هیچ کدام ملل؛ بلکه زنان افریقا هم از ما جلو باشند. بلکه همان افریقاییها که تا چند سال پیش کنیز و زرخریده ما خانمهای ایرانی بودند امروز در انجمن طرفداران زنان عالم که در پاریس منعقد است کرسی نشین هستند. در یکی از مجلات آن انجمن که عکس نمایندگان زنان ملل را نشان می دهد عکس يك خانم افریقایی را با همان لبهای درشت و دماغ پهن دیدم که شرح احوالات و تحصیلات آن خانم را در ذیل عکس او درج کرده بودند. آیا آنها چه کردند که به این مقام رسیدند و ما چرا هنوز این طور

بی خبر و وامانده ایم؟ علت چیست؟ علت این است که ما فقط به ظاهر خودمان پرداختیم و آنها در مقام اصلاح حال و کار خود از راه معارف شدند. تحصیل علوم و فنون آنان را به مقامات عالیہ رسانید.

يك جهت دیگر هم هست. اکنون بیست سال است که ما مدارس داریم. چرا به طور کامل ترقی حاصل نکرده ایم؟ این علل دارد، ولی از ذکر علل صرفنظر می کنم به دو جهت. یکی آنکه وقت زیاد لازم دارد و دیگر آنکه ذکر بدبختیها شاید مرا از حالت طبیعی خارج کند و نمی خواهم از موضوع خارج شوم. لذا علت العلل را به عرض می رسانم و آن يك چیز است، و اسم آن يك کلمه ای است که وقتی روی کاغذ می آوریم شاید يك سانتیمتر مربع جا لازم نداشته باشد، ولی اگر معنای آن صورت خارجی پیدا کند ممکن است تمام کره ارض را بگیرد. آن کلمه چیست؟ ای کاش یکی از خانمها به من می گفتند. آن اتحاد است. بله اتحاد. همان اتحادی که شاعر از چندین سال پیش گفت: «آری به اتحاد جهان می توان گرفت». بله علت عقب ماندگی ما عدم اتحاد است، و الا بایستی در ظرف بیست سال خیلی کار کرده باشیم. باید حالا انجمنهای زنانه داشته باشیم؛ مؤسسه ها، اتحادیه ها، شعبه های تجارتي از پول خانمها و غیره، لااقل در مرکز داشته باشیم. اما بدبختانه وقتی به صفحات تاریخ بیست ساله ترقی زنان ایران نظر می کنیم به جای همه چیز صفر (۰) داریم!

باز يك حکایتی به خاطر رسید، بد نیست برای تفریح خانمها عرض کنم: شنیدم در پاریس خانمهای تربیت شده انجمنی برپا کرده اند که مبلغ هنگفتی وجه امتیاز در صندوق آن انجمن جمع و از پول انجمن تجارت می کنند و چندین شعبه آن به ولایات کشیده شده، صدها دختر، زن و مرد از آن انجمن موجب دارند و مشغول وظایف هستند. شاید خانمها خیال کنند آن انجمن برای دختران یتیم دایر شده. نه. برای فقرا و مجانین؟ نه. برای عاجزان؟ نه. بلکه برای طرفداری حیوانات تشکیل یافته است. انجمن مذکور کار می کند برای اسب، گاو، گوسفند، بز، میش و سگ. می دانید این انجمن برای سگها چه کار می کند؟ اروپا که مثل ایران سگها در کوچه ها بی صاحب و مسبب تولید کثافت نیستند. آنجا همه صاحب و منزل دارند، ولی وقتی که پیر و کور می شوند صاحبانشان [آنان را] می کشند. اما این انجمن می گوید نباید آنها را بکشند، چون حق حساب دارند. بدهید به ما، از آنها نگاهداری می کنیم تا بمیرند.

این مال سگها. برای اسبها چه می کنند؟ انجمن اسبهای قوی نگاه می دارد. بر سر هر نشیب و فرازی يك یا چند اسب حاضر است که درشکه و بارکشها وقتی می خواهد از سریالایی عبور کند اسب انجمنی ضمیمه بشود تا زحمت اسبهای درشکه

کمتر باشد.

برای گاو و گوسفند چه می کند؟ در اروپا رسم است دواهای تازه اختراع را به حیوانات امتحان می کنند که تا چه مقدار ممکن است میزان استعمال آن را به دست آورد در مرضا مجری دارند و گاهی می شود حیوانات از این عمل می میرند. این انجمن از این کار هم جلوگیری می کند.

خانمها تصور فرمایید حیوانات اروپا ذیحق باشند در مجامع انسانها، ولی زنان ایران هنوز نتوانستند يك انجمن طرفدار زنان ضعیف و ذلیل داشته باشند. باز هم ما از تمام ملل عزیزتر و شریف تر هستیم؟ بله ما امت رسول اکرم باید مکرم و عزیز باشیم، ولی در صورتی که به احکام شرع مقدس رفتار و از حیث اخلاق و عادات، علوم و فنون برتر از ملل دیگر باشیم، و الاً حالا عزیز بی جهتیم. حالا بینیم اساساً حالت روحیه زنان ایران چگونه است و وجود زنان شهری برای مملکت بیشتر مفید است یا زنان دهاتی؟

اولاً قبلاً عرض می کنم مقصود از جمله خانمهای شهری خانمهای دانشمند طهران نیست و هم طهران ایران نیست. من به طور عموم عرض می کنم. کلیه زنان ایلات و دهات در امور اجتماعی بیشتر از زنان شهری دخالت دارند چون که هر يك نفر زن دهاتی و ایلاتی صبح که از خواب برمی خیزد تا شب که دوباره به بستر می رود مبلغی بر دارایی خود افزوده و خدمتی هم به اقتصاد مملکت نموده است. چرا؟ به دلیل آنکه اگر گاوچران است، مستقیماً دنبال کار خود رفته، تا شام وظیفه خود را انجام داده است. اگر قالیباف و پشم ریس است به شرح ایضاً. اما خانمهای شهری در روز چکار می کنند که يك شاهی از آن فایده ببرند؟ هیچ. بلکه هر خانمی به طور قطعی روزانه يك مبلغ از تمول مملکت را به وسیله اسرافکاری تقدیم اجانب می کند. خیال می کنم اگر کمی فکر کنیم همه خانمها تصدیق می فرمایند این عرض مرا. پس وجود زنان دهاتی برای آبادی مملکت مفیدتر است تا زنان شهری. می بینید که عموماً مردمان دهات و ایلات متمول تر از مردمان شهری هستند. مختصراً عرض می کنم با دست خالی هیچ کار از پیش نمی رود. اگر بخواهم مفصلاً شرح بدهم البته ساعتها وقت لازم دارد.

حالا کمی فکر کنیم برای آتیه چه لازم است تا امید باشد که بعدها مثل گذشته وقتمان تلف نشود و ترقیات نصیب زنان خواهد شد؟  
ابتدا لازم است خانمهای دانشمند طهران انجمن مرکزی خیریه تشکیل بدهند که آن انجمن دارای سه کمیسیون باشد:

۱. يك کمیسیون فقط کار کند برای رفع نواقص مدارس نسوان، و پس از تعمق

اجرای آن را از مقامات مربوطه بخواهد.

۲. يك كمسيون كار كند برای انطباعات زنانه از قبیل چاپ مجلات و روزنامه ها و ترجمه كردن كتابهای راجع به ترقی نسوان.

۳. يك كمسيون كار كند برای دادن كنفرانسها، نمايشات اخلاقی، سینما و غیره با رعایت مذهبی.

و يك وظیفه مهم آن انجمن این باشد که تحصیلات دختران را اجباری و عمومی از دولت بخواهد. اینکه عرض می کنم دختران عموماً مجبور به تحصیل باشند نه مقصودم این است که دختران همه هندسه بخوانند یا زبان خارج بدانند. نه، خط و زبان فارسی را تا کلاسهای ابتدایی عموماً مجبور به تحصیل باشند و بعد از آن مدارس فنی باشد که دختران عموماً در آنجا تحصیل فنون دستی بکنند. مثلاً تصور کنید اگر در يك مدرسه تمام دختران جوراب ببافند، ولو هر کدام روزی دو سانتیمتر جوراب ببافند، چقدر روزانه از آن مدرسه جوراب ممکن است بیرون بیاید و قس علی هذا.

در خاتمه تشکر می کنم از هیئت انجمن فارغ التحصیلی این مدرسه. تصور فرمایید همین هیئت که با هم متحد شده اند از اثر زحمات اینها است که مجله عالم نسوان تأسیس شده، سینما به خانمها نشان دادند و حالا کنفرانس عمومی می دهند. اگر چندین همچه انجمنها و کلوبها داشته باشیم چه اندازه کار کرده می شود. پس می توان گفت این هیئت پیشقدم ترقی نسوان می باشند و این افتخار برای ایشان فقط در سایه علم و عمل نصیب شده است.

بیش از این مزاحم نشوم. چونکه خانم مطلق همشیره زاده مرحوم آقاسید جمال الدین، ناطق شهید، شرحی نوشته اند راجع به منسوجات وطنی می خواهند برای خانمها قرائت کنند.



میهن بومیه، سال پنجم، شماره ۳۰ (نمره مسلسل ۱۹۷)، ۱۳ ذیحجه ۱۳۴۱ / شنبه ۵ اسد ۱۳۰۲  
(۲۸ ژوئیه ۱۹۲۳): ۲۰۳.

از مقالات وارده

## ایران تا سویس

-۱-

این مقاله و مقالات دیگری که در پی آن به ما می رسد و مسلسل درج خواهد شد از طرف يك نفر مسافر نویسنده و فاضلی به ما رسیده است که تاکنون نظیر او به مسافرت اروپا نائل نشده است. نویسنده محترم از بی طرف ترین عناصری است که تاکنون با احدی روابط یا اغراض خصوصی نداشته و فقط برای معالجه به طرف فرنگستان حرکت فرموده و منظره فجیع ایرانیان مقیم خارجه و مأمورین ما او را متأثر ساخته و تصمیم گرفته است مشاهدات و مسموعات صحیحه خود را برای ما فرستاده تا در روزنامه درج گردد؛ بلکه زمامداران بی قید را تکانی بدهد.

خوشوقتی ما از این است که مقالات ذیل موقعی به ما رسیده که بهترین رجال اصلاح طلب در رأس وزارت خارجه قرار گرفته و ما هم اتفاقاً بر روی همین وزارتخانه مهم و تأثیرات آن در سیاست خارجی مشغول قلمفرسایی هستیم و نگارشات مسافر محترم بهترین مؤید افکار و نظریات ما واقع خواهد شد.

\* \* \*

حضرت آقای مدیر میهن دام اقباله

نظر به اینکه عزم دارم تا پایان مسافرتم شنیدنیها را به وسیله جراید تقدیم هموطنان کنم، اکنون که چند روز است به سویس رسیده و در برن هستم، يك قسمت عمده از اطلاعاتم را که مربوط به مأمورین داخله و خارجه است و به عقیده بنده هر

۵- در اصل: و



و پندوستی در مواقع خود باید به این قبیل نکات متوجه باشد و نیز حق تفتیش هم دارد به رشته تحریر درآورده، بدون فوت وقت تقدیم جریده ملی میهن بنمایم تا بعدها موفق بشوم نیت خودم را به معرض بروز بگذارم.

از آنچه دیدم، فهمیدم که اولیای امور و مرکز نشینان ما از اوضاع خارج از مرکز کاملاً غافل و از رفتار مأمورین خارج به طور اکمل بی اطلاع اند! گرچه، به علت اینکه راستی از میان ما سفر کرده، اغلب گفته ها بی اثر می ماند، اما من به احتمال اینکه از قلم پاک بی آیش حقیقت شناخته می شود و شاید متأثر واقع بشود، از نوشتن دریغ نمی کنم.

جهت عمده اینکه از طریق بغداد سفر کردم دیدن یک قسمت بزرگ ممالک اسلامی تحت حکومت خارجیها بود (که به نوبت خود شرح خواهم داد) و مخصوصاً توجه تام داشتم که در ضمن طی طریق از وضع رفتار مأمورین داخل و خارج ایران کاملاً مطلع بشوم و ببینم مطابق قانون مشروطیت و حفظ مراتب مملکت سلوک می نمایند یا بر خلاف آن. ای گاش این قصد را نداشتم و تفتیش نمی کردم. البته دردهای بیشمار بر دردم افزوده نمی گشت. دانشمندی در موقع حرکت از طهران به طور نصیحت گفت: «حالا که به خارج سفر می کنی ایران را مرده پندار تا راحت باشی.»

اما این تصور برای هر ذیحسی فرض محال است؟!

باری تا همدان دچار خرابی راه و ماندن در سیل و لجنزار بودم که شرحش را (تا قزوین) جریده ایران نگاشته است. تا کرمانشاه هم وضع معمولی دیدم و چندان خلاف انتظاری مشاهده نکردم. اما از خارج کرمانشاه تا سرحد که تحت حکومت نظامی بود همه خلاف انتظار من بود.

یقین دارم آقای وزیر جنگ از آن رفتارها بی خبر و ناراضی هستند. به همین جهت برای نمونه گفته های یک نظامی نجیب و دو فقره دیگر که خودم دیدم می نگارم تا به سمع ایشان رسیده، مورد توجه واقع و اصلاح بشود:

نظامی گفت: «هنگامی که از کرمانشاه مأمور سرحد شدم در موقع عبور از (کرد) برای انجام مقصود نامشروعی علی اکبرخان برادر امیرلشکر غرب بدون جهت مرا در آنجا سه روز توقیف نمود.»

نظامی دیگر از من وجهی تقاضا کرد. به او اعتراض کردم. گفت: «ما بیچاره ها چه کنیم؟ چهار برج می گذرد که حقوق را بالادستان ما گرفته اند و به ما نمی دهند. اشخاص محترم امثال شماها اگر به ما دستگیری نکنند پس باید دزدی بکنیم. آیا این اظهار بهتر از دزدی نیست؟» چون کلمات فوق را طوری ادا کرد که راستی و صدق از آن پدیدار بود به حالش رقت کردم و دستگیری نمودم، ولی باز وضعیت دوایر

نظامی از جمیع ادارات ایران امیدبخش تر و آبرومندتر بود:  
با دلی مملو از حسرت و افسوس و چشمی اشکبار خاک ایران را وداع گفتم و دوری از وطن را به این نکته تدارک می کردم که تا مدتی خائنین به آن را نخواهم دید و به امید اینکه تا برگردم دست غیبی ایران را آباد کرده است قدم به خاک خارج گذاشتم.

وارد بغداد و پس از دو سه روز توقف و کسب اطلاعات عازم حرکت از طریق حلب شدم. بدیهی است که باید تذکره ام در قونسولخانه ایران امضا بشود. ناچار از شخص عربی که مختصر آشنایی دو روزه با من داشت سراغ گرفتم. گفت: «جنرال قنصل شما مؤمن السلطنه است، ولی کمتر در قونسولخانه می باشد. اغلب به کاظمین برای زیارت و ملاقات علما می رود. ولی مرآت الدوله رئیس تذکره همیشه در قونسولخانه هست و الحق آدم خوبی است. اگر او هم نبود باید نام آن قونسولخانه را (افتضاح خانه) گذاشت.» گفتم به هر حال با رئیس تذکره کار دارم، به آنجا دالتم نمود.

مرآت الدوله را ملاقات کردم و بعد از خارج هم تحقیق نمودم. انصافاً مرآت الدوله شخص وظیفه شناس و تا يك اندازه خراب کاریهای مؤمن السلطنه را هم مرمت می کند.

مؤمن السلطنه شخص پیرمرد مریضی است، دارای عقاید کهنه و خودپرستی، دارای مقام اعیانیت، پولدوست و بی خبر از سیاست. چرا دولت چنین شخصی را در نقطه [ای] مهم مثل بغداد جنرال قونسولی می کند؟ چون از شنیدن جواب این سؤال مأیوسم لذا به کوتاهی می پردازم!

از بغداد گذشتم به حلب رسیدم. دو روز ماندم، روز سیم عازم شام بودم. شب در هتل با جمعی از اعراب و نظامیان توی سالون نشسته بودیم. پرسیدم: «قونسولخانه ایران کجاست و قونسول ایران کیست؟»

یکمرتبه از اطراف صدای خنده بلند و نگاههای مسخره آمیز به طرف من متوجه شده، مدیر هتل (شخص نصرانی) گفت: «اگر با آنجا کار نداشته باشید بهتر است، یعنی راحت تر خواهید بود.» به طور تعجب گفتم: «چرا؟»

شخص عربی گفت: «ایران اینجا قونسولخانه ندارد. جنرال قونسول شام يك مرد پولدوستی است؛ ابراهیم نامی را، که چایی فروش است، مقداری پول از او گرفته و او را قونسول ایران در حلب نموده است. ابراهیم هم نصف دکان چایی فروشی را میز گذاشته تذکره ایران و کاغذهای مارك ایران روی آن ریخته است. هر کس تذکره بخواهد مبلغی از او می گیرد و می دهد. هر کس تذکره بدهد امضا کند اگر بفهمد

پولدار است وجه مفتی از او اخذ کرده و بعد از چند روز معطلی به او رد می کند. اینست قونسولخانه ایران.»

دیدم دیگران به نوبت خود مستعدند هر کدام حکایت مسخره آمیزی از قونسولگری ایران برای زینت مجلس اظهار کنند و آنچه گذشته بود برای کسالت يك هفته من کافی بود. دیگر طاقت شنیدن ندارم. از حضار عذر خواسته، از سالون خارج شدم. جوان نظامی فرانسه که عرب و مسلمان بود و به واسطه مجالست دو سه روزه در سالون هتل با من آشنا شده بود و هم می دانست که ایرانی هستم از عقب من آمد و گفت «میل دارید به اتفاق گردش برویم؟»

قبول کردم. در بین راه گفت: «فهمیدم شما از مذاکرات راجع به قونسولگری ایران کسل شدید و چون شما را ایرانی اصیل شناختم اجازه می خواهم اطلاعات خودم را از شام به شما بگویم که مطلع باشید و اگر کار لازم ندارید از رفتن شام منصرف شوید. مگر آن که بهایی باشید در آن صورت به شما خوش خواهد گذشت.»

تعجب کردم و گفتم: «به چه مناسبت؟» گفت: «چون که عین الملك جنرال قونسول شما در شام مبلغ دین بهایی است و علناً در قونسولخانه مردم را تبلیغ می کند. هرکس بهایی نباشد در آنجا دچار زحمت می شود. اگر بفهمد پولدار است به عناوین مختلف مبلغ گزافی از او اخذ می کند. اگر ندهد برای امضای تذکره چندین روز معطلش می نماید. من مدتی مأمور شام بودم. خوب آگاهم. به طوری عین الملك در تبلیغ بی پروا است که مردم شام خیال می کردند مذهب رسمی ایرانیها بهایی است که مأمور دولتی این قسم علناً اظهار عقیده می کند و بر ضد اسلام قیام می نماید. حتی خودم همینطور تصور می کردم تا وقتی از چند ایرانی مسلمان پرسیدم که مذهب رسمی ایران چیست گفتند اسلام. گفتم پس مأمور رسمی شما چه می گوید؟ دیدم آن بیچاره ها هم دل پر درد از دست عین الملك را داشتند و چند روز بود بی جهت وقت آنها را تلف کرده بود. از هر جهت بهتر است که شام نروید و یکسره به بیروت بروید. من مدتی هم در بیروت بودم. آنجا يك جوان ایرانی میرزا محمدخان نام می شناسم که سابقاً قونسول ایران بود و در زمان او قونسولخانه ایران در انظار عثمانیها و فرانسه ها خیلی اهمیت داشت و رفتار پسندیده خودش باعث احترام قونسولخانه می شد. روی اتومبیلش بیرق ایران نصب کرده بود. مکرر دیدم در موقع عبور از خیابان مردم برای او دست می زدند و این تجلیل برای هیچ يك از قونسولگریها در بیروت ندیدم. البته او را ملاقات می کنید و خواهید دید باوجودی که قونسول شما نیست چه اندازه با شما همراهی خواهد کرد.» از نظامی تشکر کردم و به منزل مراجعت نمودم.

صبح آن روز به بیروت رفتم و با نهایت میلی که به دیدن شام داشتم گفته های نظامی بی غرض را راست پنداشتم و چون مریض بودم از رفتن شام منصرف شدم که دچار زحمت نشوم. در بیروت منزلی گرفتم برای توقف ده روز چون که می خواستم به خوبی بیروت را ببینم و از آثار قدیمه و طبیعات آن مطلع بشوم. چنانچه می توانم بگویم از حیث طبیعات هنوز شهری مثل بیروت (تا اینجا که رسیده ام) ندیده ام! دو سه روز که در بیروت ماندم از مدیر هتل سراغ منزل میرزا محمدخان حساسی [را] گرفتم. گفت: «او حالا قونسول ایران نیست ولی اگر بفهمد شما ایرانی باشید البته خودش به دیدن شما می آید. می خواهید به او تلفن کنم؟» گفتم: «نه لازم نیست. حالا قونسول ایران کیست؟» گفتم: «قونسولگری شام شخص یونانی را به قونسولگری ایران در بیروت معرفی کرده است، اما مردم او را قونسول ایران نمی دانند و هنوز میرزا محمدخان را چون که کلاه ایرانی دارد قونسول می دانند. او را خوب می شناسم. با وجودی که خیلی جوان و هنوز محصل است در موقع مأموریت او قونسولگری ایران در نهایت نظم و ترتیب بود. وضع او خیلی آبرومندانه بود. هنوز هر ایرانی که در هتل من می آید تمام زحماتش با حساسی است. به چه جهت دولت ایران همچو مأموری را عزل و به جای او یک یونانی را نصب نمود؟» من اظهار بی خبری کردم.

صحبت های مدیر هتل مدّ بر گفته های نظامی حلب شد و مرا بیشتر شایق ملاقات حساسی نمود. بدون فوت وقت به منزلش رفتم. وقتی او را ملاقات کردم از سادگی وضع و رفتارش دانستم آنچه شنیده ام حقیقت دارد. او را جوانی دیدم به سن بیست و هفت سال، محصل طب در انستیتو پاستور. در این سال دیپلم می گیرد. از فامیلش سؤال کردم. پسر معزکلسطنه است و یازده سال می باشد در بیروت خودش و برادرش تحصیل می کنند. محمودخان برادر او سال گذشته از مهندسی دیپلم گرفته و فرانسه ها او را تقریباً به ماهی سیصد تومان اجیر کرده اند.

در اینجا متأسف شدم و گفتم اگر در میان جوانان ایرانی اتفاقاً یکی خوب تحصیل می کند و لایق می شود دیگران از وجود آنها استفاده می کنند و دولت ایران [هر] سال مبالغی به اشخاص خارجی می دهد برای مهندسی اما همیشه پلها و راهها خراب هستند!

از دیدن دو برادر خیلی محظوظ شدم. در پایان مجلس به آنها گفتم باوجودی که ایران به وجود امثال شماها بی اندازه محتاج است ولی می ترسم بروید ایران و زود

خسته بشوید مگر آنکه فداکاری کنید.

از بیروت به مارسای و از آنجا به برن آمدم. از سفارتخانه ایران روزنامه های ایران را خواستم که پس از پنجاه روز بی خبری شاید خبر امیدبخشی پیدا کنم. خبر امیدبخش که ندیدم اما در نمره ۱۷۰ و ۱۸۰ چهره نما شرحی در تمجید عین الملك و مذمت میرزا محمدخان حسابه خواندم! با اطلاعات کاملی که داشتم بی اندازه متعجب و متفکر شدم؛ مخصوص که دیدم در ضمن مقاله نوشته بود:

«این شرح را می نویسم تا اولیای دولت خائن و خادم را تمیز داده و مجازات

دهند.»

بر خودم فرض دیدم که آنچه دیده و فهمیده ام به معرض نگارش در آورده تا خوانندگان و اولیای امور به وسیله يك قلم بیغرض خائن و خادم را بشناسند و نیز جوانان پاك سرشت ما امیدوار باشند که خوبی قدر و قیمت دارد.

امضاء: مسافر

میهن یومیه، سال ششم، شماره ۳۳، سه شنبه ۶ ذیقعدة ۱۳۴۲/۲۱ جوزا ۱۳۰۳ (۱۰ ژوئن ۱۹۲۴): ۲.

## فرانس و ایران

مقاله ذیل [را که] به زبان فرانسه از طرف صاحب امضاء آن در جراید پاریس انتشار یافته و جوابهایی که [بدان] داده شده است در نمرات آتیه درج خواهیم کرد.<sup>۶</sup>

ما ایرانیان پیش خودمان فرانس را چطور بشناسیم؟ مملکت فرانس از حیث تمدن به حد کمال است، پایتخت آن پاریس ملکه بلاد عالم شمرده می شود. این سرزمین یکی از ممالک آزاد و منظم درجه اول دنیا است. دولت فرانسه جمهوری و قانون اساسی اش کامل و مجری است.

۷. برای فرانسه این مقاله، بنگرید به جلد اول این مجموعه، صص ۲۴۰-۲۳۶.

زبان فرانسه را همه ملل دوست می دارند و بیشتر به آن آشنا هستند، چونکه معارف فرانس خدمات سزاواری به معارف دنیا و مخصوصاً ایران نموده و از این رو زبان فرانسه دومین زبان مملکت ما شمرده می شود و از این جهت ایرانیان دانشمند دوستی فروغ بخش با فرانس و فرانسوی دارند.

ما منسوجات فرانسه مخصوصاً پارچه های کتان و ابریشمی که بادوام و رنگ ثابت است می پسندیم و بر سایر منسوجات ترجیح می دهیم. پشمینه جات عریض که رنگ ثابت دارند و محکم است پیش ما مطلوب است.

اخلاق فرانسویان را منزه و آنان را خون گرم و ملایم می دانیم، به واسطه فرانسویانی که به ایران سفر کردند. مخصوصاً ادب ایشان با اخلاق ایرانی خیلی شباهت دارد؛ چنانکه در موقع افتتاح دوره پنجم پارلمان وقتی که شارژدافر فرانسه از جلوی خانهای ایران عبور کرده بود، مراتب ادب و احترام نسبت به ایشان منظور داشته بود. خانهای حساس طهران از آداب دانی فرانسوی رسماً تشکر کردند.

بالاخره، ایرانیان وطندوست به تمام جهات دوستی و نزدیکی ایران را با فرانس محکمتر آرزو دارند و واقعاً فرانسه را دوست بامنفعت و بی طمع خود می دانند. از این جهت میل دارند به فرانسه سفر کنند؛ اگر در خارج چندی بمانند محل اقامتشان فرانسه باشد. محصلین بیشتر مایل اند تحصیلشان در فرانسه بشود و قس علی هذا. در مدت اقامت در پاریس، و هم دیدن بعضی شهرهای دیگر فرانسه، دقت کردم فرانسه را بهتر بشناسم. دیدم از حیث قشنگی پاریس، اخلاق فرانسوی، تربیت عمومی، نظم مملکتی، سلیقه، ظرافت در صنعت و علم، الحق ایرانیان در شناسایی فرانس راه مبالغه نرفته اند (البته در اخلاق عمومی نواقص هم دیده می شود ولی در مقابل محسنات عمده فوق الذکر هیچ است).

بدیهی است در این حال بیشتر آرزو دارم دولت و ملت فرانسه ارتباط و اتحاد خصوصی با ایران داشته باشند، اما نمی دانم چرا دولت فرانسه میل دارد حتی المقدور خودش را از ایران دور بگیرد؟ آیا مقصود این است که ایرانیان بی طمع فرانسه را نسبت به<sup>۲۲</sup> ایران درک کنند؟

ما خوب می دانیم در صورتی که همسایگی فرانس با ایران کمتر از همسایگی انگلیس با ما نیست، تاکنون دولت فرانسه کوچکترین اقدام سیاسی بر ضد ایران

+ . در اصل: ما ایرانیان.

x . در اصل: اگر.

++ . در اصل: با.

نکرده است. پلی از طرف جنوب يك قسم همسایگی با فرانس داریم. چیزیکه [هست آنکه] دولت فرانسه از طرف آسیا - هندوچین [که] در تحت حمایت فرانسه است و متصل به دریای بوشهر و خلیج فارس می باشد. - با ما همسایه است و [این] همان قسم همسایگی است که دولت انگلیس از طرف هندوستان با ما دارد. نیز از طرف مغرب به واسطه سوریا ما با فرانسه خیلی نزدیک هستیم و افسوس که دولت فرانسه در موقع صلح يك قسمت نزدیکتر آن سمت را به انگلیس واگذارد در صورتی که این تقسیم نه برای ایران خوب بود و نه برای فرانس!

به هر حال ما این نکات را به خوبی می دانیم و رفتار بیطرفانه فرانسه را نسبت به ایران قدردانی می کنیم و امیدواریم در این موقع که يك سفیر دانشمند مثل مسیور بونزن از طرف فرانسه در ایران مقیم است بیش از پیش طرح دوستی و اتحاد فرانسه و ایران را بریزند و مخصوصاً در پرگرام اتحاد دوستی فرانس و ایران اتحادات تجارتي ترتیب ساختن راههای ایران برای رساندن مال التجاره طرفین را یکی از مواد مهمه بشمارند.

ما امیدواریم که دولتین فرانس و ایران نیز عقد اتحاد با هم ببندند و البته آن از نقطه نظر ما خارج است ولی می توانیم فقط به دولت خودمان پیشنهاد کنیم که هرگاه مستشار برای ادارات بخواهند از فرانس طلب کنند، اما به شرطی که آن مستشاران با نظر دقیق انتخاب بشوند نه در تحت نظر مأمورین حالیه ما که در فرانس هستند. چونکه بنا به يك مثل معروف ایرانی: کور کور را می جوید و آب گودال را؟!

راجع به ارتباط اقتصادی که فرانسویان ممکن است از سه طریق به ما کمک بدهند و به نتیجه مطلوبه برسیم ما لازم است مقدماً در خصوص داشتن راه کمی صحبت کنیم که اول شرط آبادی هر مملکت است چون که رساندن مال التجاره منوط به راه می باشد:

افواها عقیده عموم این است که ما نیز مثل سایر ملل متمدنه باید راه آهن داشته باشیم. این طبیعی است و بالاخره خواهیم داشت؛ ولی با وضع حاضره ایران و موانع عدیده که عمده ترین آنها عدم سرمایه هنگفت می باشد، امروز کشیدن راه آهن برای ما غیر ممکن است و بر فرض محال بتوانیم به این کار موفق بشویم، شاید در ظرف ده سال دارای راه آهن خواهیم شد؛ اگر در بین این مدت به موانعی برنخوریم که در عهده تعویق بماند. این نکته هم با سیاست داخلی و خارجی امروزی ایران از جمله محالات است. پس باید از طریق دیگر راه به دست آورد و از کشیدن راه آهن صرفنظر نمود و برای روزهای آتیه گذارد که کمی سرمایه ملی زیاد کرده باشیم و آن علاجش این است:



۱. يك کمپانی مشترکی میان فرانسه و ایرانی تشکیل شود برای درست کردن جاده شوسه و از کردستان شروع کنند تا مرکز و از همین راه کمپانی اتومبیلهای بزرگ بارکشی و مسافری وارد کنند و از مرکز شروع کنند تا به نقاط لازمه امتداد بدهند. بدیهی است این کار سرمایه کلی لازم ندارد و مدت طولانی هم صرف این کار نخواهد شد. در صورت دایر شدن بدیهی است که دولت امروزی ما که دارای قوای کافی است برای نظم مملکت از حیث امنیت طرف اطمینان کاملاً به کمپانی خواهد داد که مال التجاره و اسباب سهولت کار به زودی و به خوبی به ایران برسد.

۲. حفر معادن بی نظیر ایران است که همه زیر خاک یا در کوهها مدفون و پنهان اند. خودم به واسطه مسافرتها در ایران از وضع چندین رشته آنها آگاهی [دارم] که قسمت عمده آن معادن نفت و ذغال سنگ است.

۳. دایر کردن قسمت زراعتی ایران است. اگر يك کمپانی مختص املاك خالصه دولتی تشکیل شود، بی شك يك پرده بر زراعت ایران افزوده می شود و رفته رفته زراعت و فلاحه ایران که يك رشته شروف فوق التصور ایران شمرده می شود عموماً ترقی خواهد کرد.

املاك خالصه عبارت است از املاك دولتی که مخصوص دولت ایران است [که] از زمان قدیم دارای دهات و قنات عدیده می باشد که آنها در هر شهری پراکنده بوده اند؛ مختص به طهران نبوده است. در آن ایام همه آن املاك آباد و فایده عمده به خزانه دولت می رسیده، ولی در سلطنت قاجاریه از بی قیدی مأمورین دولتی همه آن املاك لایزرع شد و از درجه اعتبار و انتفاع افتاده است. در سلطنت ناصرالدین شاه بعضی به خیال افتادند از آن املاك خریداری کنند. شاه هم برای به دست آوردن مقداری پنجهزاری طلا اجازه فروش داد به قیمت خیلی نازل و بعضی از آنها به دست مردم افتاد و صاحبان املاك قنات را پاك کردند و مشغول زراعت شدند و هر سال فواید کلی بردند. مثلاً هر کس هزار تومان در آن وقت ملك خریده بود و دو هزار تومان خرج ترمیم آن نموده بود امروز دارای صد هزار تومان سرمایه است. اکنون نیز دولت مقدار زیادی از آن قبیل دارد که ممکن است در تحت نظم يك اداره در آید. بدیهی است که دولت ایران، و هر کس با این کار شرکت کند، از این قسمت زراعتی و فلاحتی بیشتر می تواند فایده ببرد و برساند چون که زراعت ایران يك چیز فوق العاده نیست و در صورتی که امروز با نداشتن اسباب زراعت صحیح و عدم بصیرت کامل غله ایران برای خوراك ایران کافی است، البته اگر از روی صحت عمل شود و اراضی نامتناهی لم یزرع ایران [را] با داشتن آب طبیعی، که در هر رشته جبال آن ممکن است چندین رشته قنات دایر کرد، زراعت کنند غله ایران چندین برابر از خوراك ایران خواهد بود و



در صورت داشتن راه به آسانی به خارج می رسد و خود يك ثروت سرشار است که مثل سیل رو به مملکت ما خواهد نمود.

از این نقطه نظر اگر سرمایه داران فرانسوی با ما کمک کنند می شود امیدوار شد مملکت ما به زودی آباد و نیز فواید عمده نصیب آنان گردد. طبیعی است در هر کار و شرکت باید نفع طرفین را منظور گرفت.

هرگاه این مقاله قابل توجه ارباب بصیرت فرانسه است متمنی است در خصوص آن فکر کنند و از جریده نگاران نیز خواهش می شود در اطراف این پیشنهاد قلم فرسایی کنند.

صدیقه دولت آبادی

آدرس زبان زنان در پاریس - در تاریخ ۱۷ شوال ۱۳۴۲

آقای مدیر میهن، چون جوابهایی که در خصوص این پیشنهاد به من می رسد مرتباً به اداره جنابعالی می فرستم که درج کنید، لازم دانستم اصل این مقاله را که درج شده به شما بفرستم که قبلاً درج فرمایید تا خوانندگان میهن از موضوع بااطلاع باشند.

صدیقه

نسوان وطنخواه ایران، سال اول، شماره ۷ و ۸ (۱۳۰۳): ۴۱-۴۳.

۲۲ ربیع الاولی ۱۳۴۳

هیئت محترم جمعیت نسوان وطنخواه

حادثه مؤلمه مرحومه محترم خانم اسکندری<sup>۸</sup> نه آنقدر خاطر مرا افسرده کرده که شرحش را توان داد، چون که من خوب قدر زحمات آن دختر شجاع ایران را می دانم و فقدان او را يك بدبختی بزرگ تصور می کنم. بله، فداکاریهای او قابل تقدیر است،

۸ - محترم اسکندری (ت ۱۲۷۴ ش - و ۱۳۰۳ ش) از بنیانگذاران جمعیت نسوان وطنخواه و نخستین رئیس منتخب آن انجمن بود. در سی سالگی طی عمل جراحی استخوان پشت درگذشت. بنگرید به: بامداد، زن ایرانی، صص ۴۹-۴۶.